

شَدْرَات

از «بازی دموکراسی» تا «بازی زعامت»

شرکت در انتخابات، «حق» ماست یا «تکلیف» ما؟!

اولی: من نشریه دو هفته پیش شما و مقاله ای را که در مورد انقلاب اسلامی نوشته بودید خواندم. در مجموع نکات قابل تاملی برای من داشت. ولی به نظرم به نوع نگاه شما انتقاداتی وارد هست.

دومی: چه انتقاداتی؟

اولی: به نظرم شما خیلی عجول هستید و همین چهل سالی که تا الان از «**انقلاب اسلامی**» گذشته را برای قضاوت در مورد انقلاب اسلامی کافی می دانید. در حالی که اگر هدف انقلاب اسلامی را «**تمدن سازی**» در نظر بگیریم؛ باید توجه داشت که این امر پروسه ای نیست که به این سادگی و سرعت اتفاق بیفتد. و ما هنوز در میانه و چه بسا در ابتدای این راه قرار داریم. مثلا همین بحثی که شما درباره «**اسلام سیاسی**» مطرح کرده بودید...

دومی: ببخشید کلامت رو قطع می کنم. اما فکر می کنم که بد نیست اول در مورد همین انتقاد شما صحبت کنیم. بعد بریم سراغ بحث اسلام سیاسی.

این حرف که تمدن سازی (البته اگر تمدن ساختنی باشد!) یک امر زمان بر و طولانی مدت هست؛ حرف درستی است.

اما ما تنها زمانی می توانیم گذشت زمان را به نفع خود بدانیم که مطمئن باشیم که در مسیر درست در حال حرکتیم.

از قدیم گفته اند که : گندم از گندم بروید؛ جو ز جو! گذشت زمان قرار نیست بذر جو را تبدیل به گندم بکند. بلکه بذر جو را تبدیل به گیاه جو می کند. همه سخن این جاست که شما از کجا ادعا می کنید که « ما در مسیر تمدن سازی – آن هم از نوع اسلامی اش – هستیم؟» اگر شما بتوانید این ادعا را تبیین کنید؛ می توان تا حدی به گذشت زمان برای بهبود اوضاع خوشبین بود. اما باید در نظر داشت که ممکن است عکس این قضیه در حال اتفاق افتادن باشد. یعنی مرور زمان، به تدریج ناتوانی ها و بحران ها و تناقضات درونی ما را آشکار کند و نه توانایی های ما را!

اولی: مثلا همین بحث نسخه اسلام سیاسی و مردم سالاری دینی که من می خواستم اونو مطرح کنم به نظرم تبیین خوبی هست برای این ادعا که ما توانسته ایم نسخه ای مترقی و جدید در اداره حکومت و مبتنی بر جمع «**اسلامیت**» و «**جمهوریت**» به دنیا عرضه کنیم. آیا همین امر را شما ناچیز تلقی می کنید؟

دومی: بحث خوبی را مطرح کردی. مخصوصا که الان در آستانه انتخابات هم قرار داریم و به نظرم اگر بحث فکری هم بخواهد مطرح بشود؛ باید به یک طریقی خود را به انتخابات ربط بدهد تا شنیده بشود!

خب پس اگر موافقی در مورد این صحبت کنیم که این مدل «**جمهوری اسلامی**» تا چه حد توانسته اسلامیت و جمهوریت را در درون خود جای بدهد.

همان طور که خودت هم می دانی؛ در فضای کنونی نظام سیاسی حاکم، گفته می شود که شرکت در انتخابات هم «**حق**» مردم است و هم «**تکلیف**» آن ها. فکر نمی کنی این حرف تناقض آمیز است؟

اولی: چه تناقضی؟ ما از یک سو معتقدیم مردم سرنوشت خودشان به دست خودشان است و این حق را دارند که نمایندگان مد نظر خود را برای مجلس انتخاب کنند. و از سوی دیگر مردم مکلفند که در انتخابات شرکت کنند و به کاندیدای اصلح رای بدهند. و این شرکت آن ها در انتخابات باعث اعتبار نظام در پیش جهانیان و حفظ کشور است.

دومی: این توضیح شما نه تنها تناقض آمیز بودن «**جمع حق و تکلیف در یک عمل واحد**» را در ذهن من حل

نکرد؛ بلکه چند ابهام و سوال دیگر هم برابم ایجاد کرد!

مثلا این که طبق توضیحات شما شرکت در انتخابات حق مردم است. و مجلس، جلوه ای از حق ملت در اداره سرنوشت خودشان است. و فکر می کنم جمهوریت نظام هم از همین جاست که ثابت می شود. اما سوال اینجاست که اگر انتخابات مال مردم و حق مردم است؛ پس دیگر حضور نهادی به نام شورای نگهبان و ملزم بودن همه کاندیداها به عبور از این فیلتر دیگر از کجا آمده است؟

اولی: این اشکال شما، حرف جدیدی نیست و قبلا هم گفته شده و به آن پاسخ هم داده شده است.

پاسخش هم این است که وقتی گفته می شود نظام ما جمهوری است؛ منظور این نیست که مثلا برای انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور دیگر هیچ فیلتر و کانالی وجود ندارد و همگان حق کاندیداشدن در انتخابات را دارند. و این امر یعنی حضور نهادهای نظارتی، در همه جای دنیا و حتی در آن کشورهایی که خود را مهد جمهوری می دانند هم وجود دارد.

دومی: اولاً من نمی گویم که هیچ فیلتری برای نامزدهای انتخابات نباید در نظر گرفت. بلکه می گویم می شود که این کار را به صورت «**حداقلی**» و با شاخص های «**کمی**» انجام داد و نه به صورت «**حداکثری**» و با شاخص های بعضاً «**کیفی و سلیقه ای**»!

مثلا کف سن و عدم سوء سابقه قضایی و امنیتی و تابعیت ایرانی و مدرک تحصیلی را می توان به عنوان ملاک های تایید صلاحیت نامزدهای انتخابات در نظر گرفت و وزارت کشور هم می تواند این ها را استعلام کند و دیگر به وجود نهادی به نام شورای نگهبان و نظارت استصوابی او هم نیازی نیست.

جالب است که در سال ۱۳۵۸ در ماده «۹» قانون انتخابات، «**اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی ایران**» یکی از شرایط انتخاب شوندگان ذکر شد و در سال ۱۳۶۲ به «**اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی**» تغییر داده شد و در سال ۱۳۷۸، کلمه «**مقدس**» هم به ان ترکیب اضافه شد و «**اعتقاد و التزام به نظام مقدس جمهوری اسلامی**» شرط صلاحیت عنوان شد و در سال ۱۳۷۴، ابراز وفاداری به «**اصل مترقی ولایت فقیه**» هم لازم شمرده شد و اگر امروز بر طبق همین سیر قرار باشد قانون انتخابات اصلاح شود؛ قهرا قیود دیگری نیز به آن اضافه خواهد شد!

و باید توجه داشت که این شرایط «**کیفی**» اند و نه «**کمی**» و داوری در مورد آن به سلایق و برداشت شخصی افراد بر می گردد.

ثانیا اگر غربی ها هم یک دروغی بگویند؛ دلیل نمی شود که ما هم مجاز باشیم که آن دروغ را بگوییم. یعنی به طور مشخص حرفم این است که به فرض در کشورهای غربی هم فیلترهای خاص و بعضا سخت گیرانه ای برای انتخاب شدن و نماینده شدن وجود داشته باشد و باز با این حال آن ها ادعا کنند که ما حکومتمان جمهوری است؛ و مدام این دروغ را تکرار کنند؛ این امر دلیل بر این نمی شود که ما هم بیاییم و جمهوریت و رای و خواست مردم را کانالیزه کنیم و ادعای جمهوری بودن هم بکنیم! بد نیست اگر هم ما می خواهیم از غربی ها تقلید کنیم؛ لاقل خوبی های آن ها را بگیریم و نه بدی های آن ها را! و اگر از آن ها تقلید می کنیم؛ لاقل به این مرجع تقلید ناسزا نگوییم! ثالثا به نظر من مشکل مبنایی تر از این حرف هاست. مشکل اینجاست که بر خلاف تبلیغات رسانه های رسمی نظام که مدام از حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان صحبت می کنند؛ چنین تلقی در میان فقها و تئورسین های فعلی نظام چندان مقبول نیست.

اولی: می شود بگویی در نزد چه کسانی این نگاه وجود

نشریه دانشجویی، فرهنگی شَدْرَات (براده های طلا)
صاحب امتیاز: تشکل دانشجویی آرمان
مدیر مسئول: حامد کاظم زاده
سال نهم، شماره سوم، هفته اول اسفند ماه ۱۳۹۴

ما تا کنون صرفا توانسته ایم «**قشر دین**» و «**قشر مدرنیته**» را با هم جمع کنیم. از یک سو انتخابات را از غرب وارد کشور خودمان کرده ایم و مدام به تعداد بالای انتخابات و میزان مشارکت مردم در انتخابات افتخار می کنیم و آن را به رخ جهانیان می کشیم. و فکر می کنیم این کمیت و تعداد بالای انتخابات در کشور ما و مشارکت گسترده مردم به این معنا است که ما جمهوریت و مردم سالاری را در حد اعلای خود کسب کرده ایم. ما همواره

در مواجهه با تجدد و توسعه، اسیر ظاهرینی و قشری نگری بوده ایم. و به دلیل همین «**قشری نگری**» است که پوسته دموکراسی را علت آن فرض کرده ایم. این تلقی مثل این می ماند که ما فکر کنیم با افزایش تعداد تیم های لیگ برتر فوتبال در کشورمان و افزایش تعداد بازی ها از یک سو و حضور پر تعداد تماشاگران در هر بازی از سوی دیگر، باعث می شود که لیگ ما برترین و حرفه ای ترین لیگ فوتبال دنیا بشود! و توقع هم داشته باشیم که غربی ها به دیده حسرت به لیگ فوتبال ما نگاه کنند!

و باز به دلیل همین قشری نگری ما در مواجهه با تجدد است که فکر می کنیم با داشتن سانتیویفیوز وارد عرصه توسعه یافتگی می شویم و یا اینکه با نوشتن تعداد بالای مقالات ISI ما به قطب علم و فن آوری در دنیا تبدیل خواهیم شد.

و از سوی دیگر، به دلیل حضور نهادهای نظارتی به اصطلاح دینی و اعمال محدودیت های مختلف توسط آن ها، آن را نمادی از مردم سالاری «**دینی**» معرفی می کنیم. اما ماجرا به همین جا ختم نمی شود. از سوی دیگر ادعا می شود که شرکت در انتخابات، یک «**تکلیف شرعی**» برای همگان است. طبیعی است که چنین حرفی در فضای دینی مطرح می شود. پس می توان از گوینده این سخن پرسید که از کدام یک از راه های ۴ گانه کشف حکم فقهی – قرآن، سنت، عقل و اجماع– به چنین گزاره و حکمی رسیده است؟

همین دیدگاه را دارند و برای رای مردم اصالتا حقی قائل نیستند. ایشان معتقد است که مجلس شورا اصالتا حقی برای قانون گذاری ندارد و نمایندگان مردم نمی توانند خود را در این باره «**ذی حق**» بدانند. حداکثر این است که آنان نظر مشورتی خود را به رهبری اعلام می کنند و او حق دارد که نظر نمایندگان را نپذیرد و یا تغییراتی در آن پدید آورد. یعنی از دیدگاه ایشان مجلس شورا یا مجلس قانون گذاری، بازوی مشورتی رهبری است. خود ایشان می گوید: « فرق مجلس شورای ما با مجلس ملی سابق در همین است که این مجلس از طرف کسی است که او ماذون از طرف خداست. یعنی ولی فقیه. و او اجازه دارد تا این کار را بکند و غیر از او اجازه ندارد که این کار را بکند.» (کتاب حکومت اسلامی و ولایت فقیه)

آیت ا... جنتی هم به نظر می رسد نظرشان چندان متفاوت با نظرات این دو بزرگوار نیست.

ایشان در گردهمایی ائمه جمعه سراسر کشور در سال ۷۷ اینگونه می گوید: «ملت به عنوان ایتم محسوب می شوند و عالمان که در حکم «**قیّم**» و والیان امر هستند؛ کار رسیدگی به تمام امور مردم را دارا هستند.»

یعنی هیچ کدام از این سه نفر، ذاتا برای حق و خواست مردم اعتباری قائل نیستند. و نظارت استصوابی شورای نگهبان، زمانی مبنای فقهی پیدا می کند که جلوی اشتباهات احتمالی شهروندان گرفته شود. چرا که انتخابات نباید از مسیر خواست «قیّم» خارج بشود!

اگر رای مردم به خودی خود اعتباری ندارد و موکول به اذن و اجازه و صلاح دید ولی فقیه است؛ پس سخن گفتن از حق مردم در انتخابات چه وجهی دارد؟ آیا مردم می توانند چنین حقی را از حکومت برای خود مطالبه کنند؟چرا که ویژگی هر حقی آن است که ما بتوانیم آن را مطالبه کنیم. اما غربی ها چون یک سره مدرن اند؛ دیگر دچار این سنخ تناقض ها نیستند!

اولی: خب همین امر یک مزیتی برای ما محسوب می شود. مگر اینکه شما معتقد باشی که ما هم باید یک سره مدرن بشویم!

دومی: من حرفم این نیست که ما یک سره مدرن بشویم. و اصلا اگر هم بخواهیم معلوم نیست موفق بر چنین کاری بشویم. چرا که مدرن بودن و یا نبودن، به صرف اراده ما محقق نمی شود و نیازمند یک تحول وجودی در ماست. و اگر این امور به اراده ما صرفا بستگی داشت؛ ما تا کنون باید دین و مدرنیته را با هم جمع کرده بودیم. چرا که چند دهه است که اراده و به تعبیر دقیق تر سودای جمع دین و مدرنیته را داریم و مدام شکست می خوریم!

نشریه دانشجویی، فرهنگی شَدْرَات (براده های طلا)

صاحب امتیاز: تشکل دانشجویی آرمان

مدیر مسئول: حامد کاظم زاده

سال نهم، شماره سوم، هفته اول اسفند ماه ۱۳۹۴

را ندارد؛ اما نه تنها حق، بلکه تکلیف رای دادن دارد! یعنی در آن واحد «محروم از حق انتخاب شدن» و «مکلف به انتخاب کردن» است!

مگر نه این است که در فقه ما شرایط نسبتا سخت گیرانه ای برای شهادت شاهد وجود دارد؟

و سوال دیگر اینکه وقتی که ما وظیفه مردم را در انتخاب ها، «انتخاب اصلح» معرفی می کنیم؛ طبیعی است که مردمی که می توانند از میان صالحان، اصلح را انتخاب کنند؛ به طریق اولی می توانند صالح را نیز از ناصالح تشخیص بدهند!

به تعبیر دیگر اگر مردم می توانند میان افراد احراز صلاحیت شده، اصلح را تشخیص بدهند، به طریق اولی خود نیز می توانند که صلاحیت ابتدایی افراد را تشخیص دهند!!

پس در چنین شرایطی، دیگر نیازی به شورای نگهبان و نظارت استصوابی این نهاد نیست.

و اگر قادر به چنین کاری نیستند؛ پس به چه دلیل ما آن ها را مکلف به شرکت در انتخابات می کنیم و این امر را وظیفه همگان معرفی می کنیم؟!

در چنین شرایطی عاقلانه تر نیست که وظیفه انتخاب اصلح را نیز به خود شورای نگهبان واگذار کنیم؟!

و چند ماه کشور را درگیر انتخابات و هزینه های مختلف آن از جمله هزینه های میلیاردمی برگزار انتخابات نکنیم؟

و به جای این کار، می توانیم این هزینه صرفه جویی شده را به شکل یارانه میان مردم توزیع کنیم!!

فکر می کنیم این تناقضات خنده دار را با یک سطل ماست هم نمی توان ماست مالی کرد!

اولی: آن ها در قبال کشور و امنیت آن که تکلیف دارند. همین هم کافی است که ما بگوییم شرکت در انتخابات یک تکلیف شرعی است. و اتفاقا اخیرا هم حضرت آقا در بیاناتشان نکته مهمی را اشاره کردند و آنهم اینکه حتی کسانی که نظام را قبول ندارند هم در انتخابات شرکت کنند.

دومی: البته تا جایی که بنده می دانم ایشان در همان سخنرانی خود فرمودند که مخالفین حق ورود به مجلس را ندارند.

خب سوالی که قاعدتا این جا مطرح می شود این است که وقتی یک عده ای حق تصاحب کرسی های مجلس را ندارند؛ دقیقا بروند در انتخابات چه کار کنند؟ رای سفید بدهند و برگردند؟! آیا واقعا توقع داریم که این بخش از مردم، تا این حد نجیب! باشند که چنین کاری را نکنند؟ آیا نمی توان به آن ها این حق را داد که بگویند نظام می خواهد از ما استفاده ابزاری بکند و ما را پای صندوق رای کشیده و رایمان را برای خود مصادره کند؟ اما در مورد این حرفت که گفتی شرکت در انتخابات به کشور و امنیت داخلی و البته به نظام و اقتدار آن کمک می کند؛ این حرف اگر چه درست هست اما ناقص گفته شده.

من هم قبول دارم که مشارکت بالا در انتخابات، باعث به دست آوردن وجهه بالاتری توسط نظام می شود.

اما باید در نظر داشت که تفسیری که از همان اول از مشارکت مردم در انتخابات در جمهوری اسلامی ارائه شد؛ کار را به اینجا کشاند.

در ایران و پس از انقلاب، نگرش و تفسیر سیاسی در

مورد میزان مشارکت مردم در انتخابات شکل گرفت و یک رابطه «این همانی» میان شرکت مردم در انتخابات و علاقه مندی آن ها به ساختار سیاسی حاکم برقرار شد و هر رایی که به صندوق انداخته می شد در وهله اول رای به نظام تلقی می شد.

این نوع نشانه شناسی در کشورهای اروپایی و غربی وجود ندارد و یا بسیار کم رنگ است. و در اکثر این کشورها شرکت در انتخابات صرفا حق مردم است و آن ها مختارند که از این حق خود استفاده نکنند یا نه.

البته مشارکت پایین در انتخابات در اروپا، نوعی دل سردی و بی اعتنایی به حکومت و دولت ها تلقی می شود. اما این امر نشانه ای بر «مخالفت با ساختار سیاسی» حاکم تفسیر نمی شود.

وقتی که ما یک رفتار اجتماعی را تا این حد سیاسی تفسیر می کنیم؛ باید منتظر باشیم که روزی این تفسیر، به علیه خود ما بشود.

مثلا اگر کسی بگوید که طرفداران پرسپولیس در ایران نسبت به استقلال بیشترند. چرا که استقلال همان تاج سابق است و تا حدی مرتبط با حکومت پهلوی بوده است! خب چنین شخصی باید منتظر باشد که اگر روزی طرفداران استقلال در ایران بیشتر شدند؛ عده ای آن را حمل بر رویگردانی مردم از نظام سیاسی کنونی تفسیر کنند!

واقعیت آن است که سیاست جامعه ما را خفه کرده است و هر کنش اجتماعی و فرهنگی، در وهله اول سیاسی فهم و تفسیر می شود. حتی همین حرف هایی که من الان دارم با تو می زنم!

در حالی که ممکن است عدم شرکت فردی در انتخابات ناشی از عدم شناخت کافی او از نامزدها و به جمع بندی نرسیدن باشد.

یعنی ممکن است شخص صلاحیت هیچ یک از کاندیداها برای انتخاب شدن و یا صلاحیت خودش برای رای دادن برایش احراز نشود. و یا ناشی از عواملی شبیه به این.

نکته دیگر این که می گویی امنیت کشور هم با حضور حداکثری مردم در انتخابات تامین می شود. اما همه ما می دانیم که بالاترین میزان مشارکت مردم در انتخابات، مربوط به سال ۸۸ است و از قضا ناامن ترین فضای دو دهه اخیر، پس از همین انتخابات شکل گرفت! پس این ادعای تو هم با آن چه که در گذشته اتفاق افتاده، هم خوانی ندارد. یعنی مشارکت بالا در انتخابات و تامین امنیت کشور، با یک دیگر نسبت مستقیم و یا حتی معکوس ندارند.

به بحث اولمان برگردیم. آیا قبول داری که شرکت در انتخابات، نمی تواند هم حق ما باشد و هم تکلیف ما؟ بالاخره انتخابات، یا حق خود مردم است یا شعبه ای از ولایت و خواست حکومت. اگر حق آن هاست که دیگر به چه دلیل شرکت در انتخابات یک تکلیف است؟ و نظارت شورای نگهبان چه وجهی دارد؟ و اگر تکلیف است پس چرا ما سخن از حق به میان می آوریم. حق یعنی امری که بتوان و مجاز بود که از آن صرف نظر کرد! و ما از کدام بخش از دین، این نتیجه را گرفته ایم که شرکت در انتخابات برای همگان تکلیف شرعی است؟

اولی: بحث حق و تکلیف یک امر دو طرفه است. حقوق از تکالیف ناشی می شوند و تکالیف می توانند منشا حقوقی باشند. مثلا زن و شوهر هر کدام تکالیفی نسبت به هم

دیگر دارند و در مقابل از حقوقی نسبت به یک دیگر برخوردارند.

دومی: حرفت را می پذیرم. اما این قیاس به نظرم مع الفارق است! نکته این جاست که یک «امر واحد» در «آن واحد»، هم حق و هم تکلیف یک شخص نمی تواند باشد!

درست است که حق شوهر نسبت به زن همان تکلیف زن نسبت به شوهر است و حق زن همان تکلیف شوهر.

اما حق شوهر همان تکلیف شوهر نیست!

به طور مشخص در مورد انتخابات، یک عمل و آن هم شرکت در انتخابات هم حق ما عنوان می شود و هم تکلیف ما!

و این غیر از رابطه دو طرفه حق و تکلیف است که در پی هم می آید.

به راستی چرا ما مطالبی تا این حد ساده و بدیهی را درک نمی کنیم؟

حق، جایی مطرح می شود که شخص نه با «ضرورت» که با «امکان» مواجه باشد.

اما «وظیفه» به معنای «ضرورت» انجام یک کار است. و وظیفه موجب می شود که نتوان آن را ترک کرد.

اولی: حالا خودت که این همه اشکال به ساختار کنونی وارد می کنی؛ مدل بهتری هم داری؟

دومی: البته مدل های بهتری هم هست. مثل اینکه ما قائل به دو حوزه ولایت و وکالت به تعبیر آیت ... جوادی آملی یا امر... و امرالناس باشیم و هر دو را به رسمیت بشناسیم. و هیچ کدام را در ذیل دیگری و شعبه ای از دیگری تعریف نکنیم. ایشان می گوید: «نظام اسلامی و نظام ولایت فقیه، نظامی است تفکیک شده. محدوده ای برای وکالت دارد و محدوده ای برای ولایت». (کتاب ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت)

اگر ما دو حوزه ولایت و وکالت را از هم دیگر تفکیک کنیم و کار مردم را به خودشان بسپاریم؛ انتخابات مجلس هم به طور مشخص حق مردم خواهد بود و طبق قاعده «وامرهم شوری بینهم» مردم این حق را دارند که در مورد امور که مربوط به خودشان است اظهار نظر بکنند. و وظیفه حاکمیت هم صرفا برگزاری انتخابات و نظارت بر حسن اجرای آن خواهد بود.

دیگر با چنین تلقی و نگرشی، نه ما مردم را مجبور و مکلف به شرکت در انتخابات خواهیم کرد و از این طریق از دین مایه نخواهیم گذاشت؛ و نه مشارکت پایین مردم به منزله مخالفت سیاسی با نظام تلقی خواهد شد و هم اینکه ما مجبور نمی شویم که مدام با نظارت استصوابی، قطار انتخابات را در ریل مورد نظر خودمان قرار بدهیم!

چرا که این حوزه، متعلق به خود مردم است و خود مردم هر طور که خواستند می توانند از این حق خود استفاده کنند. همان طور که مثلا رفتن به استخر دانشگاه، حق من است و من مختارم که از این حقم استفاده بکنم یا اینکه از آن چشم پوشی کنم. اما رفتن من به استخر به منزله مخالفت من با مرکز تربیت بدنی دانشگاه به حساب نخواهد آمد!! البته پیاده کردن این سنخ مدل ها در عمل با دشواری های خاص خودش همراه است.

اما اصلا حرف من این ها نیست و فعلا سودای ارائه یک مدل جدید و کارآمد را ندارم. چرا که مشکل را عمیق تر از این حرف ها می بینم.

اولی: پس دقیقا چه می خواهی بگویی؟
دومی: بحث انتخابات در کشور ما و همچنین نسبت میان «قانون» و «شریعت» و اموری از این دست را اگر چه می توان به صورت «فقهی» و یا «سیاسی» مطرح کرد؛ اما به نظرم این مسئله در وهله اول صورتی «تاریخی» دارد.

و به همین دلیل است که معتمد ما بیش از آن که محتاج اقدامات و تدابیر عملی باشیم؛ محتاج تفکر و خودآگاهی هستیم. چرا که «اقدام»، فرع بر «شناخت مسئله» است.

اشتباهات فاحشی نظیر هم حق و هم تکلیف معرفی کردن شرکت ما در انتخابات، ناشی از بحرانی است که در فهم تاریخی ما ایجاد شده است. وقتی که یک قوم از نظر فهم تاریخی دچار بحران باشد؛ رئیس و مرئوس با هم اشتباه می کنند و در این اشتباه با هم تناسب دارند. قومی که در برزخی میان دین و مدرنیته سرگردان است.

و در عین حال با عجب و خودپسندی ادعا می کند که هر دو را در آن واحد داراست و با هم جمع کرده است! و در حالی که نه این را دارد و نه آن را، می خواهد این کمبود را به شکل کلامی و صورتی - ونه عملی و حقیقی - به این نحوه جبران کند که هم از این سخن بگوید و هم از آن بی بهره نماند!

برایم جالب است که بعد از نزدیک به چهل سال که از پیروزی انقلاب اسلامی می گذرد؛ تعارض و نسبت میان «فقه و شریعت» با «قانون» همچنان حل نشده است و ما اکنون در همان نقطه ای قرار داریم؛ که در دوران مشروطه قرار داشتیم!

ما سودای اخذ دموکراسی به مثابه یک روش و ابزار را داریم. در حالی که ملتفت نیستیم که دموکراسی یک دستگاه مفهومی است که عالم و آدم در آن بازتعریف می شوند و این امر، مستلزم مواجهه ای جدید در وجود ما با عالم است. در زیست جهان مدرن، بشر محور عالم است و برای خودش حق قانون گذاری قائل است. و اگر هم در عالم مدرن سخن از تکلیف به میان می آید؛ این تکلیف هم ناشی از همان حقوق خودبنیاد است. به همین دلیل است که مکلف بودن به قانون و التزام به آن، امری غیر قابل چون و چرا در غرب است. البته حرف من این نیست که فرآورده های مدرن را یک سره نفی کنیم و از «چاله دموکراسی»، به «چاه انحصار طلبی دینی» فرار کنیم. بلکه این اخذ و جمع را نباید ساده و سهل بینگاریم. و روا نیست که مدل کج دار و مریز خودمان را جاهلانه اوج دیانت و اوج مردم سالاری معرفی کنیم! چه خوب است که ما با خودمان صادق باشیم و به خودمان «دروغ» نگوییم. چرا که این دروغ گفتن به خود، منشا دروغ گفتن به دیگران است و بدترین دروغ ها از زبان کسانی بیرون می آید که ابتدا به خود دروغ گفته اند!

منتشر شده در وبلاگ تشکل آرمان
armaniut.blog.ir

جلسه نقد و بررسی نشریه شذرات

سه شنبه ۴ اسفند ساعت: ۲۰

اتاق ورودی خوابگاه ۱۲

طبیعی است که در چنین شرایطی، اتوریته سنت و مذهب چندان این اجازه را به مخاطب نمی دهد که به جای نظر به «من قال» یا «آن کسی که سخن می گوید» به «ما قال» یا «آن چه که گفته می شود» توجه کند. در حالی که اعتبار گوینده، به سخنی است که می گوید و نه اینکه اعتبار سخن، آن هم بحث فکری و علمی، به گوینده آن باشد. و در آخر باید گفت که مطالب نشریه شذرات، هیچ یک بری از انتقاد نیستند و هر کسی این اجازه را دارد که مطالب این نشریه را نقد کند. حتی این امکان فراهم هست که این جواب ها و انتقادات، در خود نشریه هم چاپ بشود. اما مواجهاتی از سنخ خطابه گویی علیه یک نشریه آن هم در فضای هیئت، نه تنها به شکل گیری فضای تضارب آراء کمکی نمی کند؛ بلکه بیشتر باعث بسته شدن و انسداد گفتگو میان افراد با تفکرات مختلف می شود.

ایدئولوژی، حرفش را به کرسی بنشانند. به هر حال هر ادعایی تبیینی متناسب با خود را می طلبد.

و دوم اینکه مواجهه افکار باید در شرایط برابر اتفاق بیفتد. و نه اینکه یک طرف بخواهد به وسیله بهره گیری از «فضای احساسی هیئت» و «فضای دینی منبر»، اصطلاحا «دوپینگ» کرده و رقیب را شکست دهد. (حرف خود را درست و موجه جلوه دهد.)

البته واقعیت این است که این نحوه مونولوگ و گفتگوی یک طرفه و دوپینگ به وسیله منبر و عناوین دینی، امری شایع در جامعه ما است. تا جایی که می توان گفت در جامعه ما کم نیستند کسانی که با قایم شدن پشت این فضا و نمادهای دینی، سخن خود را عین گفته دین و خود را بری از انتقاد می دانند و بسیار اندک تن به گفتگوهای دوطرفه و انتقادی می دهند.

این گونه می توان گفت که نماد ها و عناوین دینی در جامعه ما نظیر عامه، لباس روحانیت، منبر و همچنین عناوین دینی نظیر آیت ...، حجت الاسلام، عالم دینی، اسلام شناس و غیره بعضا باعث شده که دارندگان این عناوین، ضعف های فکری و اخلاقی خود را بدین وسیله پنهانند.

دوپینگ به وسیله «منبر!»

سه شنبه دو هفته قبل، سخنران محترم مراسم هیئت هفتگی مسجد، انتقاداتی را به نشریه شذرات و مقاله «انقلاب اسلامی تبلور بیداری یا استمرار خوابگردی» وارد کردند.

ما اصل چنین اتفاقی را به فال نیک می گیریم. چرا که اگر قرار باشد حقیقت خودش را بنماید؛ طبیعی است که مواجهه افکار مختلف با یک دیگر و تضارب آراء بسیار می تواند به این امر کمک کند.

اما باید توجه داشت که هر کاری اصول خودش را دارد. که اگر ما به آن اصول پایبند نباشیم؛ چه بسا آن کار به ضد خودش تبدیل بشود.

اگر هم قرار باشد بحث و گفتگوی فکری انجام بشود؛ لاقاقل باید دو شرط در آن رعایت بشود:

اول اینکه مبتنی بر منطق و استدلال باشد و نه اینکه شخصی بخواهد صرفا به وسیله خطابه گویی آن هم به سبک خطابه های سیاسیون و صحابه